

درسنامه

شرح درس هفدهم (خاموشی دریا) - فارسی ۲ یازدهم نظری -

شرح و توضیح: امیدعلی شیخی کن کت // شهرستان نور آباد لرستان

***** شرح درس *****



شعر: به سبک نو

شیوه بیان: نمادین (از مظاهر طبیعت با زبان نماد و برای تاثیرگذاری بیشتر استفاده نموده است.)

شاعر: رابیندرانات تاگور شاعر نام آوازه ی هندی (متولد سال ۱۸۶۱ و متوفی به سال ۱۹۴۱ میلادی) است . وی برنده جایزه ادبی نوبل بوده است. تاگور دوبار به ایران سفر کرده است (بار اول سال ۱۳۱۱ خورشیدی و بار دوم سال ۱۳۱۳ خورشیدی)
برگرفته از مجموع اشعار: ماه نو و مرغان آواره



رابیندرانات تاگور

موضوعات و مفاهیم کلی شعر: در ارزش جایگاه انسان نسبت به سایر جانداران / در ارزش قدر دانستن آنچه داری / در نکوهش حسرت خوردن برای نداشته ها / در توصیه به فروتنی / در نکوهش ناامیدی ها / در نکوهش غرور و تکبر / در توصیه به قدردانی از خوبی های دیگران / در توصیه به قناعت به داشته ها / در توجه به غنیمت شمردن فرصت ها /

بند اول:

از شعله / به خاطر روشنایی اش / سپاسگزاری کن، / اما چراغدان را هم / که همیشه صبورانه در سایه می ایستد، / از یاد مبر.

قلمرو زبانی: سپاسگزاری: وندی مرکب / چراغدان: وندی / صبورانه: وندی (صفت نسبی : صبور + انه) / روشنایی: وندی / می ایستد : مضارع اخباری / مبر: فعل نهی (امری) / سپاسگزاری کن: فعل امر مرکب / کل این بند اول: سه جمله است:

جمله اول: از شعله به خاطر روشنایی اش سپاسگزاری کن (سه جزیی مفعولی: نهاد: تو (محذوف) / مفعول: سپاسگزاری از شعله) در اینجا: از شعله متمم اسم برای سپاسگزاری می باشد و روی هم مفعول هستند. / فعل : کن / به خاطر روشنایی اش: متمم قیدی (به

خاطر: حرف اضافه مرکب است و روشنایی اش: متمم می باشد. / « اش » در روشنایی اش: به شعله برمیگردد و مضاف الیه است) روشنایی او (

جمله دوم: (چراغدان می ایستد: جمله دوجزیی) / هم: قید / اما: حرف ربط همپایه ساز / که: حرف ربط وابسته ساز / همیشه: قید / صبورانه: قید / در سایه: متمم قیدی /

جمله سوم: تو چراغدان را از یاد مبر (سه جزئی مفعولی) ...از یاد: متمم قیدی

**** نکته:** چراغدان در این عبارت هم به صورت نهاد برای فعل می ایستد به کار رفته و هم به صورت مفعول برای فعل مبر .
**** نکته:** جمله: اما چراغدان را هم / که همیشه صبورانه در سایه می ایستد/ از یاد مبر: یک جمله مرکب است که در جمله شماری دو جمله محسوب می شود: اما: حرف ربط همپایه ساز / که: حرف ربط وابسته ساز / جمله وابسته: که همیشه صبورانه در سایه می ایستد. / جمله هسته: چراغدان را از یاد مبر / صبورانه ، همیشه : هر دو قید هستند.

ترکیب اضافی: روشنایی اش (روشنایی او) /

قلمرو ادبی: شعله، چراغدان: تناسب / روشنایی و سایه: تضاد / واج آرایبی: ش وس / چراغدان: نماد افراد متواضع و کم توقع و صبور و عوامل اصلی و مؤثری هستند که غالباً به چشم نمی آیند. تشخیص هم دارد. / شعله: استعاره انسان هایی که به دیگران خدمت و خوبی می کنند یا راهنما هستند. تشخیص هم دارد. /

قلمرو فکری: از آن هایی که به تو خوبی و خدمت می کنند تشکر کن و خدمت و محبت اندک افراد قانع و صبور را نیز فراموش نکن و قدردان آنها باش.

پیام کلی: در نکوهش غرور / در توصیه به قدردان بودن /

بیا تا قدر یک دیگر بدانیم / که تا ناگه ز یک دیگر نمایم

بند دوم:

گریه کنی اگر / که آفتاب را ندیده ای / ستاره ها را هم / نمی بینی.

قلمرو زبانی: گریه کنی: فعل مضارع اخباری (فعل مرکب) / ندیده ای: فعل ماضی نقلی منفی دوم شخص (فعل ساده) / نمی بینی: فعل ساده مضارع اخباری منفی /

کل بند یک جمله مرکب است که یک جمله هسته (ستاره ها را نمی بینی) و دو جمله وابسته (اگر گریه کنی) و (که آفتاب را ندیده ای) دارد. پس در جمله شماری **سه جمله** محسوب می شود.

گریه: وندی / اگر: حرف ربط وابسته ساز / که: حرف ربط وابسته ساز / هم: قید /

قلمرو ادبی: گریه کردن: کنایه از اظهار نارضایتی و شکایت کردن / آفتاب و ستاره: تناسب / آفتاب: استعاره از چیزهای با ارزش و دست نیافتنی / ستاره: استعاره از چیزهای کم ارزش و کوچک و دست یافتنی / آفتاب و ستاره: تضاد در معنا و مفهومان / نمی بینی و ندیده ای: اشتقاق چون هردو فعل از ریشه دیدن هستند. /

قلمرو فکری: اگر به خاطر نداشتن یا از دست دادن چیزهای با ارزش گریه کنی و غمگین باشی لذت داشتن چیزهای کوچک و کم ارزش را نیز از دست می دهی.

پیام های کلی: قدر دانسته ها را دانستن / غنیمت شمردن آنچه داریم / در نکوهش اندوه نداشته ها و کمبودها /

سعیدیا دی رفت و فردا همچنان موجود نیست / در میان این و آن فرصت شمار امروز را

از نامده و رفته دگر یاد مکن / حالی خوش باش زانکه مقصود اینست

وقت را غنیمت دان آن قدر که بتوانی / حاصل از حیات این دم است تا دانی

هر وقت خوش که دست دهد معتنم شمار / کس را وقوف نیست که انجام کار چیست

پیوند عمر بسته به مویی است هوش دار / غمخوار خویش باش غم روزگار چیست

حافظا چون غم وشادی جهان در گذر است / بهتر آنست که من خاطر خود خوش

اگر بخواهیم خورشید وزیبایی هایش را لمس کنیم، از دستش می دهیم، و... آه که عقل این ها را نمی فهمد. (دکتر شریعتی)

بند سوم:

ماهی در آب خاموش است و / چارپا روی خاک هیاهو می کند و / پرنده در آسمان آواز می خواند / آدمی ، / اما / خاموشی دریا و هیاهوی خاک و / موسیقی آسمان را در خود دارد.

قلمرو زبانی: چارپا: حیوان (مخفف چهارپا) (مركب) / هیاهو: سروصدا ، قیل و قال (ساده) / اما: حرف ربط همپایه ساز / « و » بعد از فعل « است » و « می کند »: حرف ربط همپایه ساز اما « و » بین « دریا و هیاهو » « خاک و موسیقی »: حرف عطف است. کل این بند: چهار جمله است.

در آب : متمم قیدی / روی خاک: متمم قیدی / در آسمان: متمم قیدی / در خود: متمم قیدی

جمله چهارم: آدمی خاموشی دریا و هیاهوی خاک و موسیقی آسمان را دارد (سه جزئی مفعولی)
نهاد گروه مفعولی فعل

نکته: کلمه اصلی مفعول که نقش اصلی محسوب می شود « خاموشی » است و بقیه کلمات وابسته به مفعول هستند. دریا: مضاف الیه برای دریا / هیاهوی خاک: معطوف به مفعول (خاموشی) و خاک: مضاف الیه برای هیاهو / موسیقی آسمان: معطوف به مفعول (خاموشی) و آسمان: مضاف الیه برای موسیقی / ترکیب های وصفی: ندارد

ترکیب های اضافی: روی خاک، خاموشی دریا ، هیاهوی خاک ، موسیقی آسمان

قلمرو ادبی: ماهی و آب/چارپا و خاک/پرنده و آسمان: دو به دو باهم تناسب دارند. / آب و خاک: تناسب و تضاد/ ماهی ، چارپا ، پرنده: تناسب /

واج آرایی: مصوت بلند « ا » / خاک اول: مجاز از خشکی / دریا مجاز از موجودات دریایی / خاک دوم: مجاز از موجودات روی زمین /

موسیقی آسمان : آسمان مجاز از پرندگان/ خاموشی و هیاهو: تضاد / ماهی و چارپا و پرنده: مجاز از تمام موجودات هستی / تشخیص :

خاموش بودن ماهی ، آواز خواندن پرنده ، خاموشی دریا ، هیاهوی خاک ، موسیقی آسمان / پارادوکس: خاموشی دریا /

قلمرو فکری: هریک از موجوداتی که در آب، خشکی و آسمان زندگی می کنند ویژگی خاص خود را دارند اما انسان موجودی کامل است و همه این ویژگی ها را یکجا داراست.

پیام کلی: توجه به دو بُعدی بودن انسان ها دارد هم بُد جسمانی و هم بُد روحانی / توجه به اشرف مخلوقات بودن انسان ها دارد.

ترا ز کنگره عرش میزنند صغیر ندانمت که در این دامگه چه افتادست

ای بلند نظر شاهباز سدره نشین نشیمن تو نه این کنج محنت آباد است

اگر آدمی به چشم است و دهان و گوش و بینی چه میان نقش دیوار و میان آدمیت

رسد آدمی به جایی که به جز خدا نبیند بنگر که تا چه حدت مکان آدمیت

نیست اصلم ز خاک و آب و گل آب و گل را داد یزدان جان و دل

من مرغ لاهوتی بُدم دیدی که ناسوتی شدم دامش ندیدم ناگهان در وی گرفتار آمدم

** ولقد کرنا بنی آدم و حملناهم فی البر والبحر و رزقناهم من الطیبات و فضلناهم علی کثیر ممن خلقنا تفضیلا.

و محققا ما فرزندان آدم را بسیار گرامی داشتیم و آنها را (بر مرکب) در برّ و بحر سوار کردیم و از هر غذای لذیذ و پاکیزه آنها را روزی

دادیم و آنها را بر بسیاری از مخلوقات خود برتری و فضیلت کامل بخشیدیم.

بند چهارم:

هنگامی که / در فروتنی، / بزرگ باشیم، / بیش از همه به آن بزرگ، نزدیک شده ایم.

قلمرو زبانی: هنگامی که : حرف ربط وابسته ساز / فروتنی: نندی / باشیم: فعل اسنادی / بیش: قید / شده ایم: فعل اسنادی /

کل بند: یک جمله مرکب است که در شمارش دو جمله حساب می شود.

جمله اول: (ما) در فروتنی بزرگ باشیم: سه جزئی مسندی / در فروتنی: متمم قیدی / هنگامی که: حرف ربط وابسته ساز مرکب /

جمله دوم: (ما) به آن بزرگ نزدیک شده ایم: سه جزئی مسندی که مسند در اینجا متمم اسم « به آن بزرگ » گرفته است و متمم اسم

همیشه همراه اسم می آید ولی در تعداد اجزای جمله نقش اصلی نبوده و شمرده نمی شود. / شده ایم: فعل اسنادی /

بیش: قید / از همه: متمم اسم برای بیش حساب می شود.

همه: ضمیر مبهم / آن بزرگ: ترکیب وصفی است.

قلمرو ادبی: واج آرایبی: « ز » / تکرار: بزرگ / آن بزرگ: کنایه از خداوند زیرا صفت جانشین اسم شده است.

قلمرو فکری: وقتی با کنار گذاشتن غرور وبا تواضع و فروتنی بزرگ و بلندمرتبه شویم بیشتر از همه به خداوند نزدیک می شویم.

پیام کلی این بند: ۱- بزرگی در فروتنی است ۲- افراد متواضع به خداوند نزدیک ترند.

ز خاک آفریــــدت خداوند پاک	پس ای بنده افتادگی کن چو خاک
گریه شمع همه شب نه کی از درد سرست	چون ز سر رست همه نور شد از گریه برست
نشکنی تا خویش را، از دوست کی یابی نشان	هست پیچیدن کلید قفل این گنجینه را
پست شو پست تا بلند شوی بهره مند شوی	دانه اول فتاد پست به خاک تا از آن سر کشید بر افلاک
گفتی ز خاک بیشترند اهل عشق من	از خاک بیشتر نه که از خاک کمتریم
افتادگی آموز اگر طالب فیضی	هرگز نخورد آب زمینی که بلند است

بند پنجم:

ممکن / از ناممکن می پرسد: «خانه ات کجاست؟» / پاسخ می آید: «در رویای یک ناتوان»

قلمرو زبانی: ممکن: ساده / ناممکن: وندی / می پرسد: فعل ساده مضارع اخباری / است: فعل اسنادی / می آید: فعل مضارع اخباری)

به معنی داده می شود. / ناتوان: وندی /

کل این بند: ۴ جمله است.

جمله اول: ممکن از ناممکن می پرسد: چهار جزیی از نوع مفعول و متمم... چون پرسیدن هم مفعول نیاز دارد هم متمم فعلی /

جمله دوم: خانه ات کجا است: سه جزیی با متمم اسنادی (در کجا... که حرف «در» حذف شده) /

جمله سوم: پاسخ می آید: در اینجا فعل «یک شخصه» است و پاسخ نهاد آن است. (نیازی به یادگیری در دوره متوسطه نیست.)

جمله چهارم: در رویای یک ناتوان (است: به قرینه لفظی حذف شده): نهاد: خانه ات(خانه ی تو) / گروه متمم اسنادی: در رویای یک

ناتوان / فعل اسنادی محذوف شده: است /

ترکیب های اضافی: خانه ات(خانه ی تو) / رویای یک ناتوان: رویای ناتوان: ترکیب اضافی، یک ناتوان: ترکیب وصفی /

رویای یک ناتوان: رویا: هسته... یک: صفت مضاف الیه (وابسته وابسته)..... ناتوان: مضاف الیه

قلمرو ادبی: ممکن، ناممکن: تضاد / پرسیدن، پاسخ: تناسب و تضاد / واج آرایبی: «ن» «م» / کل بند: تشخیص داره /

قلمرو فکری: هیچ چیزی یا کاری برای انسان توانا غیر ممکن نیست فقط افراد ناتوان انجام کارها را غیرممکن می دانند.

پیام کلی: توصیه به اعتماد به نفس داشتن/ در نگوشت ناتوانی و اظهار ناتوانی کردن.

برو شیر درنده باش، ای دغل	مینداز خود را چو رویاه شل
بگیر ای جوان دست درویش پیر	نه خود را بیفکن که دستم بگیر
اظهار عجز، پیش ستمگر، ز ابلهی است	اشک کباب باعث طغیان آتش است.

کارگاه متن پژوهی صفحه ۱۴۴ و ۱۴۵

قلمرو زبانی:

۱- رابطه معنایی «تضمن»: دو کلمه که در یک جمله یا در کنار هم آورده شوند که یکی از کلمات جزیی از کلمه بعدی باشد. مثل:

دریا... ماهی..... دریا: کلی... ماهی: جزیی از دریا // فصل با سال(فصل جزیی از سال حساب میشود)

۲- ماهی در آب خاموش است و چارپا روی خاک هیاهو می کند و پرنده در آسمان آواز می خواند آدمی اما خاموشی دریا و هیاهوی

حرف عطف

حرف ربط

حرف ربط

خاک و موسیقی آسمان را در خود دارد.

حرف عطف

نکته: حرف «و» ربط بین دو جمله قرار می گیرد... اما حرف «و» عطف بین دو کلمه قرار می گیرد.

۳- چگونه نقش « قید » و « مسند » را در یک جمله از هم تشخیص دهیم؟ اگر بتوان کلمه را از جمله حذف کرد و جمله ناقص نشود آن کلمه « قید » است. اما اگر آن را حذف کرد و جمله ناقص شد پس آن کلمه « مسند » است. مثل:
واژه « بهار » در جملات زیر:

الف) نگاه تو، بهار است..... نگاه تو..... است..... ناقص میشود... پس... مسند است.

ب) ما، بهار، استعدادهایمان شکوفا می شود..... ما استعدادهایمان را شکوفا می کنیم..... قید

خندان:

الف) اکرم خندان است..... مسند

ب) اکرم خندان وارد شد..... قید

چگونه:

الف) حال دلت چگونه است..... مسند

ب) چگونه زندگی کردن را به تو خواهم آموخت..... قید

قلمرو ادبی:

۱- ممکن از ناممکن می پرسد/ هیاهوی خاک

۲- آفتاب: استعاره از چیزهای با ارزش و دست نیافتنی // ستاره: استعاره از چیزهای کم ارزش و کوچک و دست یافتنی/

قلمرو فکری:

۱- چراغدان: نماد افراد متواضع و کم توقع و صبور و عوامل اصلی و مؤثری هستند که غالباً به چشم نمی آیند.

۲- توجه به دو بُعدی بودن انسان ها دارد هم بُد جسمانی و هم بُد روحانی / توجه به اشرف مخلوقات بودن انسان ها دارد.

۳- با بند ۴ ارتباط مفهومی دارد زیرا هر دو به فروتنی و تواضع اشاره دارند.

۴- یک انسان توانمند کسی است که همه چیزهای اطرافش را ناممکن نی داند. و لفظ ناممکن و محال در ذهنش وجود ندارد.

شرح گنج حکمت (تجسم عشق)

این حکایت برگرفته از کتاب « پیامبر و دیونه » اثر معروف « جبران خلیل جبران » نویسنده دو تابعیتی لبنانی - آمریکایی

متولد سال ۱۸۸۳ میلادی در لبنان و متوفی به سال ۱۹۱۳ در آمریکا

برزیکر: دهقان، کشاورز / مهر: محبت / تهی: خالی / رغبت: میل و اراده / زنهار: مبدا (شبه جمله) / دت شستن: رها کردن / واستاند: فعل پیشوندی : دریافت کند / تجسم: در نظر آوردن ، مجسم کردن چیزی/

تاریک بودن زندگی: کنایه از بیهوده و مبهم بودن زندگی / کور بودن شوق: کنایه از ناقص و ناکارآمد بودن ، تشخیص هم دارد / بار وظیفه : اضافه تشبیهی / دست از کار بشوید: (دست از کار شستن: نامید شدن ، رها کردن) کنایه / با به دوش کشیدن: مسئولیت پذیری ،

عهده دار شدن کاری / کار به عشق درآمیزید: عاشقانه ، جانانه ، از صمیم دل / تهی بودن کار: کنایه از لذت بخش نبودن کار /

پیام کلی متن: توصیه به عشق ورزیدن و تاکید بر لزوم وجود عشق در هر کاری/

یک ساعت عشق صد جهان بیش ارزد صد جان به فدای عاشقی باد ای جان

بی عشق نشاط و طرب افزون نشود بی عشق وجود خوب و موزون نشود

***** پایان درس *****